

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
دانشگاه تربیت معلم آذربایجان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

سیاوش در منابع قبل و بعد از اسلام

استاد راهنما:

دکتر احمد گلی

استاد مشاور:

دکتر حیدر قلی زاده

پژوهشگر:

زینب صمدپور قراملکی

مهر ۱۳۸۸

تبریز

تقدیم به پدر و مادر عزیزم :

که سال های شیرین جوانی را برای به بار نشستن ثمره تلاششان و کسب آنچه خود از داشتن آن محروم و پیوسته آرزومند آن بودند، سپری کردند.

پس از حمد و سپاس یزدان

سپاسگزارم از :

- استاد صبور و دلسوزم آقای دکتر احمد گلی که در طی تحقیق و تکمیل این رساله گام به گام مرا همراهی کردند .

- استاد محترم آقای دکتر حیدر قلی زاده که دیگرگونه دیدن را به من آموخت.

- وجود نازنین و مغتنم آقای دکتر رحمان مشتاق مهر که هر کلمه یی از

گفتارشان راهگشای مشکلی است .

- تمامی اساتید محترم گروه زبان و ادبیات فارسی که در دو دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد مرا مرهون الطاف بیکران خود قرار دادند. و در نهایت همسر کوشایم - آقای مهدی کاردان - که به خاطر همکلاسی و همفکری با وجود تحمّل بار سنگین زندگی و تألیف رساله خود همواره امید بخش من بودند.

فهرست مطالب

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۱ | مقدمه |
| | فصل اول: داستان مثنوی سیاوش بر اساس شاهنامه فردوسی |
| ۱۰ | آغاز داستان |
| ۱۱ | زادن سیاوش |
| ۱۲ | داستان عشق آوردن سودابه بر سیاوش |
| ۱۷ | گذشتن سیاوش از آتش |
| ۱۸ | آگاهی یافتن کاووس شاه از آمدن افراسیاب به ایران |
| ۱۹ | نامه نوشتن سیاوش به نزدیک پدر |
| ۱۹ | خواب دیدن افراسیاب |
| ۲۱ | نامه نوشتن سیاوش به کیکاووس |
| ۲۳ | پاسخ نامه سیاوش از کیکاووس |
| ۲۴ | فرستادن سیاوش زنگه شاوران را به نزدیک افراسیاب |
| ۲۴ | پاسخ نامه افراسیاب به سیاوش |
| ۲۵ | رفتن سیاوش از ایران زمین به ترکستان |
| ۲۷ | گوی زدن سیاوش پیش افراسیاب |
| ۲۹ | پیوند سیاوش با افراسیاب |
| ۳۰ | نامه افراسیاب به سیاوش |
| ۳۱ | رسیدن کرسیوز به نزدیک سیاوش |
| ۳۱ | هنرنمایی سیاوش پیش کرسیوز |
| ۳۴ | آمدن کرسیوز از پیش افراسیاب به نزدیک سیاوش |
| ۳۶ | نامه نوشتن سیاوش به نزدیک افراسیاب |
| ۳۷ | خواب دیدن سیاوش |
| ۳۹ | رسیدن افراسیاب به سیاوش گرد |

| | | |
|---|---------------------------------|-----|
| | کشته شدن سیاوش..... | ۴۱ |
| فصل دوم: بررسی شخصیت سیاوش در منابع قبل وبعد از اسلام و انعکاس آن در شعر | | |
| | شاعران | ۴۳ |
| | سیاوش و آتش..... | ۴۵ |
| | سیاوش و اسب او..... | ۵۱ |
| | سیاوش و اسم وی..... | ۵۴ |
| | سیاوش و اغریز..... | ۵۵ |
| | سیاوش و افراسیاب..... | ۵۷ |
| | سیاوش و بادم..... | ۶۱ |
| | سیاوش و پادشاهی او..... | ۶۵ |
| | سیاوش و پیران..... | ۶۷ |
| | سیاوش و رستم..... | ۷۳ |
| | سیاوش و سودابه..... | ۷۹ |
| | سیاوش و سوگ او..... | ۸۵ |
| | سیاوش و صفات و ویژگیهای او..... | ۹۱ |
| | سیاوش و فرّ وی..... | ۱۰۰ |
| | سیاوش و فرزندان..... | ۱۰۵ |
| | سیاوش و کرسیوز..... | ۱۱۰ |
| | سیاوش و کیکاووس..... | ۱۱۵ |
| | سیاوش و کنگ دژ و سیاوخشگرد..... | ۱۲۰ |
| | سیاوش و گیاه خون سیاوشان..... | ۱۲۵ |
| | سیاوش و لحن «کین سیاوشان»..... | ۱۲۹ |
| | سیاوش و مادرش..... | ۱۳۰ |
| | سیاوش و همسران..... | ۱۳۳ |
| | نتیجه | ۱۳۹ |
| | منابع و مأخذ | ۱۴۱ |

چکیده

سیاوش پاکترین قهرمان شاهنامه است که در حدود سه هزار سال پیش از زردتشت می زیست و ما شاهد حضور وی در اوستا - قدیمی ترین اثری که از قهرمانان حماسی سخن گفته است - هستیم. در متون پهلوی نظیر بندهش و مینوی خرد نیز از نسبت فرزندی وی به کیکاووس و همچنین ساخت گنگ دژ و داستان نامادریش سودابه، البته بسیار محدود سخن گفته شده است.

بعد از اسلام فردوسی در شاهکار خود، شاهنامه، بخش قابل توجهی از تاریخ دوره پهلوانی را به وی اختصاص داده و داستان سودابه و سیاوش و گذر وی از آتش و کشته شدن مظلومانه اش در توران را به تصویر کشیده است.

اسطوره سیاوش تأثیر جادویی بر ادبیات فارسی نهاده است و همواره یکی از تلمیحات دلنشینی بوده است که شاعران برای ابراز عواطف خویش از آن سود جسته اند. از جمله این موارد می توان به کاربرد ۱. ترکیب «خون سیاوش» اشاره کرد که به تدریج در اثر وفور کاربرد در ادب فارسی مترادف می و باده قرار گرفته است. ۲. داستان گذر سیاوش از آتش که احیا کننده آزمایش «ور» در ایران باستان بوده است. ۳. سوگ او که گاه آنرا با توجه به «جابجایی اساطیر» با سوگ امام حسین(ع) پیوند داده اند. ۴. لحن «کین سیاوش» که توسط نوازنده و موسیقی دان بزرگ دوره ساسانی، باربد به وی اختصاص داده شده است.

کلیدواژه ها: سیاوش، اوستا، شاهنامه، شعر فارسی

پیشگفتار

این رساله در دو فصل تنظیم شده که در فصل نخست، داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی به نثر کشیده شده است که در ضمن آن برای تلطیف متن، از ابیات گوهریار شاهنامه نیز بهره برده ایم و در فصل دوم که مهمترین فصل این رساله است به بررسی شخصیت سیاوش در دو دوره ی قبل و بعد از اسلام پرداخته ایم که طی آن ابتدا شخصیت سیاوش را در متون قبل از اسلام، بویژه در اوستا- که مشتمل بر پنج بخش تحت عناوین یسنا، ویسپرد، وندیداد، یشت ها و خرده اوستا می باشد- و همچنین در متون پهلوی نظیر بندهش، مینوی خرد، دینکرد بررسی کرده و سپس با رجوع به متن اصلی یعنی شاهنامه فردوسی، مفصلترین اثری که داستان سیاوش در آن ثبت و ضبط شده و با مدنظر داشتن تمام جزئیات مربوط به سیاوش و در برخی موارد با بررسی پیشینه شخصیت های اصلی مرتبط با قهرمان داستان، در آشنایی با جزئیات شخصیت وی سعی کرده ایم و در نهایت با توجه به این که بخشی از موضوع پایان نامه، بررسی انعکاس شخصیت وی در سایر آثار نظم فارسی بوده است تا جایی که در امکان بود با جستجو در دیوانهای شاعران، از قرون اولیه ی شعر فارسی تا زمان حاضر، ابیاتی را که از سیاوش یاد کرده و به بخشی از زندگی وی پرداخته اند را با استفاده از بهترین تصحیحات دیوانهای مذکور دست چین و ثبت کرده ایم و در نهایت با راهنمایی استاد گرانقدر، آقای دکتر احمد گلی مطالب را عنوان بندی کرده و آنچه را که در طول تحقیق از اساتید صاحب نظر آموخته ایم را در ذیل عنوان مربوطه ذکر کرده ایم. با این توضیح که در این یادداشتها سعی بر این بوده است که ترتیب سه منبع یعنی متون قبل از اسلام، شاهنامه و دیوانهای سایر شعرا رعایت شود. و گاه ممکن است به خاطر نبودن شاهد در یکی از سه منبع اصلی، از آن منبع صرف نظر کرده و به دو منبع دیگر پردازیم.

قابل ذکر است که در آوردن شواهد از شاعران دوره های مختلف ترتیب تقدّم و تأخّر شاعران رعایت شده است.

تبریز- مهر ۱۳۸۸

زینب صمد پور قراملکی

شاهنامه فردوسی یکی از آثار حماسی بزرگ ایران و یا به گفته استادان ادب، بزرگترین اثر حماسی جهان محسوب می شود و این نیست مگر به دلیل آرمان های بزرگی که قهرمانان آن داشته اند. یکی از دلایل برتری شاهنامه بر سایر آثار حماسی را جوانمردی قهرمانان، غیرت و حمیت، وطن دوستی و اهداف والای ایشان می توان دانست و این در حالی است که در سایر آثار حماسی مانند «ایلیاد و ادیسه» به موضوعات حقیری نظیر ربودن زنان و جنگ و خونریزی بر سر تصاحب آن ها پرداخته شده است. پهلوانان شاهنامه همواره به دلیل شجاعت هایی که برای حفظ حریم و مرز کشور از خود نشان داده اند و یا به خاطر حفظ شأن و مرتبه انسانی و آلوده نشدن به نفسانیات و نداشتن طمع در تاج و تخت شاهی، ستوده شده اند. یکی از قهرمانان راستین حماسه ملی ایران که در منابع و متون قبل از اسلام نظیر اوستا و مینوی خرد و دینکرد و بندهش ستوده شده و بیشترین حجم از دوره پهلوانی شاهنامه را به خود اختصاص داده و در آثار دیگر شاعران، از زمان رودکی تا زمان حال پیوسته خوش درخشیده است و همواره نمونه یک مرد ایرانی آرمان گرای است که به خاطر آرمان والای خود از تاج و تخت شاهی چشم پوشیده و دست از جان شسته، سیاوش است. وی که در اوستا در ردیف شاهان کیانی قرار دارد و فروهرش ستوده می شود قهرمانی است که به نیرنگ کشته می شود و در متون پهلوی نیز از نسبت پدری و پسری او و کیکاووس و و ساختن شهری به نام کنگ دژ و ماجرای سودابه با وی، تنها در همین حد که سیاوش به خاطر رهایی از دسیسه های وی _ زن کیکاووس_ به افراسیاب پنهانده شد، سخن گفته می شود و همانطور که دکتر صفا می فرماید:

«در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای فتح ایران و استقرار خود در این سرزمین و تحصیل استقلال و ملیت در قبال ملل مهاجم جدید و امثال این امور آگاهی می یابیم، در همان حال هم از مراسم اجتماعی و از تمدن و مظاهر مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی از عشق بازی ها و میگساری ها و لذائد و خوشیهای پهلوانان و از بحثهای فلسفی و دینی آنان و نظایر اینها مطلع می شویم. (صفا، ذبیح الله، ۱۳۶۳، ص ۸-۹)، با خواندن داستان سیاوش در شاهنامه نیز نه تنها وی را دلیر و رزم آور و پهلوانی می بینیم که با دشمن دیرینه و مهاجم ایران، افراسیاب می جنگد و پیروز می شود بلکه در مبارزه با بزرگترین دشمن نوع بشر یعنی نفس نیز سربلند بیرون می آید.

علاوه بر داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی ما همواره شاهد حضور پررنگ وی در دواوین شاعران قرن های مختلف هستیم . وی نه تنها در آثار شاعران حماسه سرا نظیر دقیقی و ایرانشاه بن ابی الخیر بلکه در آثار شاعران اشعار غنایی نظیر سعدی و حافظ و نظامی نیز حضور یافته و پیوسته به عنوان قهرمانی پاک و مقدس ستوده شده است و ابعاد مختلف زندگی او نظیر دست پرورده رستم بودن ، مظلومانه کشته شدن در توران و مراسم سوگی که در طول اعصار مختلف برای وی برگزار می شود و همچنین کین کشی از تورانیان توسط رستم و فرزندش کیخسرو را در آثار خود به تصویر کشیده اند. در میان شاعرانی که نام سیاوش را زینت بخش آثار خود کرده اند برخی از شاعران عارف مشرب که می و باده را بهانه ای برای بیان حقایق عرفانی قرار داده اند، نام وی را در ترکیب « خون سیاوش» به کار برده و از آن می و باده را اراده کرده اند، چنانکه به تدریج در فرهنگ ادب فارسی می توان خون سیاوش را مترادف می و باده دانست که با بسامد بالایی در اشعار شاعران به کار رفته است . هنرمندان نیز در حفظ نام و یاد این قهرمان کمال طلب کوشیده اند چنانکه یکی از الحان سی گانه بربد به یاد وی «کین سیاوش» نامگذاری شده است . اما گاه علی رغم همه ستایش ها و ذکر پاکی و بزرگی ، برخی وی را شخص ضعیف النفسی قلمداد کرده اند که وقتی با خواسته نامشروع سودابه روبرو می شود و محتاطانه و خردمندانه با او مدارا کرده و سعی در رعایت و اقتضای وقت و موقعیت می کند می پرسند : «چرا سیاوش راحت و صریح حقیقت را با شاه در میان نمی گذارد ؟ یا اگر می خواهد گناه شاه بانو را بپوشاند چرا مرد و مردانه از رفتن به شبستان سر باز نمی زند ؟ » و خود پاسخ می دهند «زیرا چیزی از هملت مردد در او هست . هملت میان بودن و نبودن در تردید است و سیاوش میان پای فشردن و تسلیم شدن ، شاهزاده بخرد و بسپاردان، مردمیدان پافشاری و ایستادن نیست» و ادامه می دهند : « و اینک گام اول در مسیر تسلیم:

به نزدیک خواهر خرامید زود که آن جایگه کار ناساز بود

(رحیمی، مصطفی ، ۱۳۷۱ ، ص ۹۰)

و در تحلیل شخصیت وی، این قهرمان اسطوره را با معیارهای عقل معاش سنجیده و می گویند : «سیاوش فاتح و قهرمان اخلاق، در برابر ستم افراسیاب که کشتن بی گناهی چون اوست سر تسلیم فرود می آورد.» (پیشین ، ص ۶۱)

وما با انجام این رساله سعی در روشن کردن شخصیت وی کرده ، پی بردیم که همواره در اذهان اندیشمندان و شاعران متفکر تمام ادوار تاریخ ستوده شده است.

یکی دانستن کیانیان و هخامنشیان :

سیاوش یکی از پادشاهان سلسله بزرگ کیانی ، دومین سلسله پادشاهی پس از پیشدادیان است که با پادشاهی کیقباد شروع و در اوستا به کی گشتاسب و در مآخذ پهلوی و عربی و فارسی به داراب دارایان منتهی می شود. (رک . صفا ، ذبیح ... ، ۱۳۶۳ ، ص ۴۵۸)

برخی این سلسله را به خاطر شباهت های بی اساس با سلسله های دیگر یکی دانسته اند ، نظیر «هرتل» که سعی کرده اند این سلسله را با پادشاهان هخامنشی مرتبط و یکسان بشمارند و همچنین «هرتسفلد» که سعی در یکی دانستن این سلسله با سلسله مادها داشته اند و شاید استاد ملک الشعراء بهار نیز تحت تأثیر این سخنان است که در ضمن بیتی کوروش را با کیخسرو مشابه دانسته اند :

داستان کوروش و کیخسرو والا گهر سخت نزدیکند از عهد صبی با یکدگر

دخت استیهاژ «مندان» بود مام آن پسر نیز شاه پارس «کمبیز» است کورش را پدر

(بهار ، محمد تقی ، ج ۱ ، ۱۳۶۸ ، ص ۶۰ ب ۵۷)

همچنان که محقق بزرگ ، استاد «کریستن سن» گفته اند : «هرتسفلد آنان را با پادشاهان کم و بیش داستانی ماد و یا کوروش متشابه با «هئو سروه» است ، تطبیق کرده و می گوید آنچه از داستان توران بعد از حذف عناصر اساطیری باقی می ماند عبارت است از داستانی که قابل انطباق بر تاریخ دیوکیس (- دیا آگه) مؤسس سلسله مادی و کوروش است.» (کریستن سن ، آرتور ، ۱۳۳۶ ، مقدمه)

ایشان برای اثبات این نظریه دلایل مختلفی ارائه کرده اند که یکی از دلایل مشهور آن ها در این امر وجود مشابهت اسمی کی گشتاسب ، پدر اسفندیار یکی از پادشاهان کیانی حامی زرتشت با گشتاسب ، پدر داریوش هخامنشی می باشد و «گاه حتی اساتید صاحب نامی نیز این چنین راه خطا رفته اند ، چنانکه «استاد نلدرکه نیز با مقایسه داستان کوروش با کیخسرو و آستواگس پادشاه ماد با افراسیاب و «هاریاگوس» وزیر «آستواگس» با پیران ویسه گوئی بر آن است که میان سلسله کیانی و هخامنشی رابطه ای ایجاد کند» . (صفا ، ذبیح ... ، ۱۳۶۳ ، ص ۴۵۱)

اما امروزه این نظریه مردود شناخته شده و دلایلی واضح و روشن در رد این نظریه ارائه شده است . (رک . صفا ، ذبیح الله ، ۱۳۶۳ ، ص ۴۵۲) ما از میان دلایل متعددی که ذکر شده تنها به یک دلیل واضح و روشن اکتفا کرده و با تکیه بر آن مردود بودن نظریه مذکور را می پذیریم و آن اینکه « مذهب هخامنشی به نحوی که هر دوت و کتیبه های داریوش آنرا شرح می دهند آیین زردشتی نیست بلکه آیین قدیم ایرانی است که هنوز تجدید و اصلاحی در آن صورت نگرفته بود.» (کریستن سن ، آرتور ، ۱۳۳۶ ، ص ۷) دلیل فوق یکی بودن گشتاسب ، پدر داریوش را با گشتاسب کیانی منتهی می کند. چرا

که گشتاسب کیانی نه تنها با زردشت معاصر بوده ، بلکه حامی او نیز محسوب می شده حال آنکه گشتاسب ، پدر داریوش هخامنشی اصلاً زردشتی نبوده است.

استاد صفا محقق صاحب نظر در این خصوص نظر خود را این چنین با قاطعیت بیان می کند : « به عقیده من آمیختن شاهان اوستائی کیان با پادشاهان تاریخی مادی و هخامنشی خطائی بین و آشکار است.» (صفا ، ذبیح ... پیشین ، ص ۴۵۲)

اسطوره یا تاریخی بودن کیانیان :

سیاوش قهرمانی ایرانی است که پیش از زردشت می زیسته، در اوستا و متون پهلوی نیز به نیکی ستوده شده است . وی که گاه به خاطر رویدن گیاه از خورش ایزد نباتی خوانده شده و گاه به خاطر پرهیزگاری ، خویشتن داری ، رأفت ، بخشش ، پیش بینی آینده و فرّ ایزدی پیامبرگونه شده است در اوستا هیچ کار و اثری از او نمی بینیم که از نظر عقل مردود و غیر ممکن باشد بر خلاف شاهان دوره پیشدادی نظیر جمشید که دیوها را زیر فرمان خود داشت و یا فریدون که در عین پزشکی، جادو نیز خوب می دانست . به عبارت دیگر سیاوش در اوستا تنها نام نیکویی دارد و صاحب فروهری خوانده شده است که به دست افراسیاب ستمگر کشته شده اما در متون پهلوی نظیر مینوی خرد و بندش ، گنگ دژ را بر سر دیوان ساخته است و بعدها کیخسرو آن را به زمین فرود آورده است . و از آنجا که یکی از معیارهای اسطوره یا تاریخی بودن داستان ها مطابقت یا عدم مطابقت با خرد است با توجه به گفته آقای دکتر کزازی «چیرگی بی چند و چون خرد بر همه روندها و هنجارهای شاهنامه ، زمینه ای فراگیر را در این نامه باستان پدید آورده است که آن را خردگرایی و اسطوره زدایی می توانیم خواند ، پدیده ها و رخدادهای شگرف و خردآشوب در شاهنامه نمودی خرد پسندانه یافته اند یا دست کم از شگرفی و شگفتیشان کاسته شده است ؛ در آنجا نیز که این پدیده ها و رخدادها بر پایه سرشت ناب نمادین و اسطوره ایشان دگرگونی ناپذیر می نموده اند ، فردوسی کوشیده است که رواداشت و توجیهی خردورانه برای آنها بیابد و فرا دست دهد.» (کزازی ، میر جلال الدین ، ج ۳ ، ۱۳۸۶ ، ص ۴) و شاهنامه را نامه خرد می خوانند و معتقدند که بسیاری از کارهای شگفت که مخالف خرد بوده است در شاهنامه فردوسی تقلیل یافته و چهره معقولتری به خود گرفته است .

برخی داستان سیاوش و اعمال وی را با خرد مطابق دیده و تاریخی خوانده اند و در مقابل برخی نیز آن را اسطوره گفته اند. به طور کلی در مورد اسطوره یا تاریخی بودن کیانیان ، نظریات مختلفی ارائه شده است. « برخی از محققان از جمله ویندشمان و اشپیگل و دارمستتر در گذشته و لومل و ویکندز و دومزیل در زمان ما بر آن بوده اند و هستند که کیانیان و یا حداقل برخی از شاهان این سلسله به

اسطوره تعلق دارند در مقابل بسیاری دیگر از پژوهندگان که در میانشان استادان خبره و صاحب نامی نیز دیده می شوند شاهان کیانی و معاصرانشان را شخصیت‌های تاریخی انگاشته اند. (سرکاراتی، بهمن، ۱۳۷۸، ص ۷۲)

استاد سرکاراتی در ضمن بیان کردن نظر محققین فوق خود طرح این سوال را شایسته نمی داند و می فرماید: «اولاً دارا بودن یا نبودن پیشینه تاریخی نه به ارزش حماسه می افزاید و نه از اعتبار آن می کاهد. ثانیاً حماسه حتی در مواردی که اسامی تاریخی کاملاً مشخصی داشته و درباره افراد واقعی معینی سروده شده باشد با نوع خاصی از روایت سنتی، از لحاظ سرشت و ماهیت با تاریخ تفاوت بنیادی دارد در حالی که هدف تاریخ گزارش اخبار موثق درباره چیزها و کسان واقعی مشخصی است، حماسه در پی بازگویی واقعیت‌های دیگری است، واقعیت‌هایی که بی زمان و جهانی اند و در ذهن گروهی نسل‌های بشری بر مبنای ارزش‌های خاص اجتماعی چون نام و ننگ و داد و بیداد و یا بنیادهای خاص روانی چون مهر و کین و دلیری و جنون پرداخته شده» و در نهایت عقیده خود را در ارتباط با اسطوره یا تاریخی بودن کیانیان و سیاوش که یکی از کیانیان است چنین بیان می کنند: «به عقیده من حماسه ملی ایران از آغاز تا پایان پادشاهی کیخسرو بنیاد و بنیان اساطیری دارد و شاهانی که در این بخش از شاهنامه از آنان یاد شده همگی شخصیت‌های اسطوره‌ای اند و هیچ گونه دلیل و قرینه‌ای نه در اوستا و نه در شاهنامه برای اثبات واقعیت تاریخی آنان یافت نمی شود و آنچه درباره شاهان و پهلوانان این دوره نقل شده در واقع بخش اصلی اساطیر حماسی ایران را تشکیل می دهد.» (همان، ص ۸۹) و با توجه به تعریف اسطوره که گفته اند: «چیزی یا کسی است که در جریان تحقق وجودی خود در بطن ناآگاه ذهن همگانی از صفات و تعینات فردی و یکتا پالوده شده و به صورت نمودگار و انموذجی درآمده باشد، مظهر یا حجم یک نقش اجتماعی و یا یک خویشکاری آیینی محسوب می شود.» (همان، ص ۹۰) سیاوش نیز با اینکه شخصیت بی نظیری بوده است ولی در طول قرن‌ها گویی از فردیت خود جدا گشته و مرزها را درنوردیده و مثل شخصی جهانی است چنانکه ما گاه او را در شخصیت سهراب، گاه نظیر ایرج، گاه مانند کیومرث، گاه نظیر عیسی مسیح و گاه نظیر امام حسین (ع) و بطور کلی مانند همه افراد پاک و آرمانگرا و به دور از عقل معاش می بینیم و این خود می تواند بیانگر اسطوره بودن شخص سیاوش باشد. به نظر می رسد تعریف اسطوره با توجه به معنی لغوی آن نیز قابل توجه و تأمل باشد: «اسطوره همان واژه‌ی است که در زبان‌های فرنگی به دو شکل STORY (قصه) و HISTORY (تاریخ) دیده می شود. از اینجا می توان دریافت که در مورد اسطوره دو نوع تلقی وجود دارد از طرفی آن را افسانه و دروغ و از طرف دیگر حقیقت و

تاریخ می دانند. پس اسطوره بیانی است که ژرف ساخت آن حقیقت و تاریخ (در نظر مردمان باستان) و رو ساخت آن افسانه باشد». (شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، ص ۸۶)

و آقای عطاء الله مهاجرانی نیز در مقام مقایسه اسطوره و تاریخ بطور کلی شاهنامه را اسطوره و اسطوره را فراتر از تاریخ دانسته و معتقدند:

«داستانهای فردوسی افسانه یعنی غیر واقعی نیست بلکه اسطوره یعنی فرا واقعیت است یک گام برتر از واقعیت و نه چند گام فروتر از آن، گویی اسطوره حقیقتی آرمانی و یقین گمشده ای است که انسان در تمام عمر و در زمین و یا حتی فراتر از زمین در جستجوی آن است.» (مهاجرانی، سید عطاءالله، ۱۳۷۳، ص ۲۶)

حماسه یا تراژدی بودن داستان سیاوش:

با توجه به اینکه داستان سیاوش در بزرگترین اثر حماسی جهان یعنی شاهنامه آمده است باید آن را در زمره نوع ادبی حماسه قرار داد اما وقتی قهرمان داستان به دور از وطن به دست دشمن مظلومانه کشته می شود تصور می شود که بتوان آن را در زمره غم انگیزترین تراژدی ها نیز قرار داد. در بیان وجوه شباهت و اختلاف این دو نوع ادبی یعنی حماسه و تراژدی در انواع ادبی دکتر سیروس شمیسا به نقل از ارسطو می خوانیم: «حماسه مشابهتی که با تراژدی دارد فقط در این است که در آن نیز یک نوع تقلید و محاکات است به وسیله وزن از احوال و اطوار مردان بزرگ و جدی. لیکن اختلاف آن با تراژدی از این بابت است که همواره وزن واحدی دارد و شیوه بیان نیز نقل و روایت است. همچنین از حیث طول مدت نیز بین این دو تفاوت است (تراژدی کوتاه است) در صورتی که حماسه از حیث زمان محدود نیست.» (شمیسا، سیروس، ص ۱۵۸)

در مقام مقایسه داستان سیاوش با داستان های دیگر شاهنامه نظیر داستان «رستم و سهراب» یا «رستم و اسفندیار» می توان به راحتی به آنها حکم تراژدی بودن را داد چرا که هر دو قهرمان داستان هستند و در صورت کشته شدن هر یک از طرفین داستان تراژدی باقی خواهد ماند بر خلاف داستان سیاوش. چرا که سیاوش مظهر یک قهرمان آرمانی است و شخصیت ضد قهرمانی نظیر افراسیاب یا کرسیوز قرار دارد و با تکیه بر این سخن که گفته اند: «در حماسه دو طرف درگیر، قهرمان و ضد قهرمان یکی نمونه صفات خوب و دیگری نمونه صفات بد است، حال آنکه در تراژدی معمولاً دو طرف درگیر خوبند و ناخواسته باهم خصومت می ورزند.» (همان، ص ۱۵۹) شاید نتوان به راحتی داستان سیاوش را تراژدی خواند. درباره این اختلاف و در واقع تداخل دو نوع ادبی گفته می شود: «به دشواری می توان یک اثر ادبی را دقیقاً در نوعی خاص قرار داد زیرا اگر از نظرگاهی به یک نوع

نزدیک باشند از دیدگاهی دیگر به نوعی دیگر شبیه است.» (رزمجو، حسین، ۱۳۷۴، ص ۵۱) و البته استاد شمیسا این نظریه را به نقل از «رنه ولک» و «استین وارنی» چنین بیان می کند: «در تئوری قدیم انواع ادبی، نوع ها از هم مجزاً هستند و نباید باهم در آمیزند. اما در تئوری جدید انواع ادبی هیچ نسخه ای برای نویسنده تجویز نمی شود و حتی اعتقاد بر این است که انواع می توانند باهم درآمیزند و انواع جدید را به وجود آورند.» (شمیسا، پیشین، ص ۲۱) و ضمن تأیید این سخن برای آن نمونه هایی ذکر می کنند: «در ابیات ما مولانا از تلفیق غزل و مثنوی قالب غزل مثنوی را بر ساخته است که بدیع نویسان سخنی از آن نگفته اند و یا سعدی در قالب حماسه قصیده به ادب تعلیمی و پند و اندرز پرداخته است و از این رو در مختصات قصیده تغییراتی وارد کرده است. (همان)

به این ترتیب و با پذیرش نقصی در تقسیم بندی انواع ادبی شاید بتوان داستان سیاوش را نیز که یکی از زیباترین داستانهای شاهنامه است در ذیل دو نوع ترکیبی حماسه و تراژدی قرار داد.

متأثر شدن داستان سیاوش از سایر فرهنگ ها یا از روایات ملی پیش از خود :

ما در داستان سیاوش با دو رخداد و حادثه عمده روبرو هستیم. یکی عاشق شدن نامادری وی سودابه بدو که وقتی با امتناع سیاوش روبرو می شود با عصبانیت او در کام آتش فروزان می فرستد و دیگری رفتن سیاوش به توران و مبارزه با افراسیاب و یافتن مقام دامادی شاه و حسادت برادر شاه، کرسیوز به وی که در اثر سخن چینی و بد گمان کردن سیاوش و افراسیاب بر همدیگر به کشته شدن مظلومانه سیاوش و رویدن گیاه از خون وی منتهی می شود.

ما نظایر داستان سیاوش و سودابه را در داستان زیبای «یوسف و زلیخا» و «فدر و هیپولیت» شاهد هستیم و البته صاحب نظران و محققین در این امر نظایر بیشتری را برای این داستان در فرهنگ ها و اساطیر مختلف جهان گزارش کرده اند و بخش اول داستان پرماجرایی سیاوش یعنی ماجرای وی با نامادریش سودابه را متأثر از سایر اساطیر جهان دانسته اند. استاد مهرداد بهار ریشه این بخش داستان را در دوره تمدن ایرانی ماوراءالنهر و اساطیر و آیین های سومری سامی مدیترانه ای دانسته اند و می فرمایند: «این اقوام که در هزاره های پنجم و چهارم پیش از میلاد مسیح دارای ساخت های اجتماعی و نهادهای فرهنگی مادر سالاری بوده اند به الهه بزرگ زمین و آب اعتقاد داشته اند و بنا به اساطیری که از این ملل بازمانده است این الهه پسری یا معشوقی داشته که خدای گیاهی بوده است.

در این افسانه ها مادر به فرزند یا معشوق زیبای خویش عشقی سخت می ورزد و در اثر روی گرداندن معشوق و نپذیرفتن عشق، الهه، فرزند یا معشوق خویش را می کشد. یا او را چنان ضربتی می زند که وی دیوانه وار خود را می درد پس از مرگ فرزند یا معشوق که مادر یا عاشق سراسیمه به

دنبال او می رود و باری دیگر وی را حیات می بخشد. این اساطیر که گویای مرگ هر ساله گیاهی و باز رویدن آن است به گونه های مختلف در غرب آسیای اعصار کهن دیده می شود. (بهار، مهرداد، ۱۳۵۲، ص ۵۱) و نظایر این داستان را این چنین نام می برند: «داستان سیبل و اتیس Attis و Cyble در فریجیه که سپس به یونان رفت، داستان ایشتر و تموز Tammuz و Ishtar در بابل، داستان ادونیس Adonis در فنیقیه و داستان ایزیس و ازیریس Isis و Osiris در مصر.» (همان)

در مقابل این نظر و متأثر دانستن داستان اساطیری سیاوش از داستانهای اساطیری سایر ملل، آقای خالقی مطلق، مصحح شاهنامه فردوسی بخش دوم این داستان و بویژه رویدن گیاه از خون وی را متأثر از سایر داستانهای ملی ایران نظیر کیومرث دانسته و ضمن بیان شباهت هایی بین سیاوش و جمشید و کیومرث گفته اند: «گزارد اسطوره ها و حماسه های ملی به کمک دیگر روایات ملی هم میسر است و هم منطقی و ما الزامی نداریم که ریشه روایات ملی خود را دائماً در روایات بابلی و یونانی و جز آن جستجو کنیم.» (خالقی مطلق، جلال، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳)

غزلی منسوب به مولانا در تأویل عرفانی داستان سیاوش و کیخسرو:

در میان تلمیحات انبوهی که ادیبان در طول قرن ها از ابعاد مختلف زندگی سیاوش داشته اند، غزلی در چهارده بیت سروده شده که در ضمن آن، بخش دوم داستان سیاوش یعنی رفتن به توران و کشته شدنش در توران را بیان کرده است و اغلب شخصیت های مرتبط با سیاوش را نام برده و افزون بر آن با ترکیب هر یک از این اشخاص با بارزترین ویژگی شان، ایشان را برای خواننده معرفی می کند طوری که خواننده ای که برای اولین بار با این اشخاص آشنا می شود با شنیدن این ترکیب ادبی آن شخصیت را آن چنان که باید می شناسد، نظیر «پیران مکر پیشه» که در ضمن بیان نظر خود درباره وی با تشبیه وی به عقل معاش، گویی مرتبه او را در مراتب هستی تعیین می کند. یا «افراسیاب نفس» که با توجه به نقش و شخصیت منفی او در شاهنامه و بویژه داستان سیاوش که دستور قتل او را صادر می کند در مرتبه بسیار پایین تر از مراتب هستی قرار گرفته و نفس خوانده شده یا «کرسبوز حسد» «گروی آز» و «دمور غضب» که به نقش خبیثانه ایشان اشاره می کند و «گیو طلب» که بیان کننده تحمل مرارت های طولانی وی در توران و طلب کیخسرو و مراجعتشان به ایران است. و همچنین ارادات خاص خود را به قهرمان داستان یعنی سیاوش و وطن خود، ایران در ضمن ترکیب هایی نظیر «سیاوش عقل» و «ایران جان» در برابر «توران تن» بیان می کند.

قابل ذکر است که این غزل به گفته استاد مجتبی مینوی: «غزلی است منسوب به مولانا جلال الدین بلخی و در بعضی از چاپ های دیوان شمس تبریزی آمده است، اما در نسخ خطی معتبر نیست و به احتمال قوی نسبت آن به مولانا باطل است.» (مینوی، مجتبی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰)

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| گویند کز فرنگس افراسیاب زاد | کیخسرو سیاوش کاووس کیقباد |
| احوال خلق و قدرت شاهی و علم و داد | * رمزی خوش است اگر بنیوشی بیان کنم |
| از بهر این نتیجه به توران تن نهاد | ز ایران جان سیاوش عقل معاد روی |
| آمد به رسم حاجب و در پیش ایستاد | * پیران مکر پیشه که عقل معاش بود |
| پس سعی کرد و دختر طبعش به زن بداد | تا برد مر او را بر افراسیاب نفس |
| بیچاره با فرنگس شهوت ببود شاد | * تا چند گاه در ختن کام و آرزو |
| اندر میان آن دو شه نامورفتاد | کرسویز حسد ز پی کینه و فساد |
| رفتند پیش نفس خسیس دنی نهاد | * شد با گروی آز و دمور غضب به هم |
| کردند تا هلاک سیاوش از آن بزاد | * تدبیرهای باطل و اندیشه های زشت |
| پنهان نشد که داشت ز تخم دو شه نژاد | * بر سفال سفله درخشنده گوهرش |
| موجود گشت و بال بزرگی همی گشاد | * کیخسرو وجود به تزویج عقل و نفس |
| از ملک تن ببرد به ایران جان چو باد | * گیو طلب برآمد و شهزاده بر گرفت |
| دادش به زال باز که او بودش اوستاد | ز آنجاش باز برد به زابلستان دل |
| بستد به لطف و چشم جهان بینش برگشاد | سیمرغ قاف قدرتش از دست زال علم |

غزل فوق از کتاب «فردوسی و شعر او» نقل شده و با جستجوی این غزل آنرا در اشعار منسوب به مولانا - «تذکره آتشکده» آذر بیگدلی - یافتیم. با این تفاوت که ابیاتی که با ستاره مشخص شده اند در دست خط مذکور رؤیت نشد.

فصل اوّل

داستان مثنوی سیاوش

آغاز داستان

روزی طوس و گیو و گودرز به همراه چندتن دیگر صبح زود از دربار شاه به نخجیر گاه می روند تا گور و باز و یوز شکار کنند، آنها پس از شکار انبوه در بیشه ای که مرز میان ایران و توران بود خوبرویی را می یابند که زیبایی بی نظیری داشت. طوس از وی درباره نام و نژادش و اینکه در اینجا چکار می کند سوال می کند دختر چنین پاسخ می دهد که دیشب وقتی پدر از جشن و سرور در حالی که مست بود به خانه آمد خنجر آبگون کشید و قصد جان مرا کرد و من از آنجا گریختم و خویش کرسیوز هستم و نژادم به فریدون شاه می رسد. طوس با تعجب از وی می پرسد که این راه دور را چگونه طی کرده ای؟ دختر می گوید که من مرکبی داشتم که سوار بر آن بودم همچنین به همراه خود تاج زر و جواهرات فراوانی داشتم که در میانه راه راهزنان آنها را از من ربودند و اسبم نیز به خاطر خستگی راه از ادامه راه بازماند و دوباره از پدر و مادر یاد می کند می گوید: «وقتی پدرم از مستی به هوش آید حتماً به همراه مادر پی من خواهند آمد». پهلوانان که مبهوت زیبایی او شده بودند با شنیدن نژاد او دل به او باختند و کم کم بین دو پهلوان بزرگ، طوس و گیو نزاع در گرفت و هر کدام می خواستند دختر را از آن خود کنند تا جایی که برای رهایی از اختلاف، قصد جان دختر را کردند اما شخص دانایی در آن میان میانجگری کرده و به آنها پیشنهاد کرد که به جای کشتن وی داوری به نزد شاه ببرند تا او حکم دهد و هر دو پیرو حکم او باشند. هر دو این سخن را پذیرفتند و داوری به نزد شاه بردند، اما کیکاووس با دیدن دختر خود نیز فریفته او شد و دل بر او بست و پهلوانان را دست به سر کرد و دوباره از دختر جوایز نژادش شد. دختر که متوجه اهمیت نژاد شده بود، دوباره کرسیوز را نیای خود خواند و نژادش را به فریدون رساند. کیکاووس با شنیدن سخنان

وی از او خواست که سرور ماهرویان شبستان او باشد. دختر نیز وقتی دید که شاه خواهان وی است تقاضای وی را پذیرفت:

چنین داد پاسخ که دیدم ترا ز گردنکشان برگزیدم ترا
(۵۹/۲۰۶/۲)

بدین ترتیب دختر با لباسهای آراسته به یاقوت و پیروزه به شبستان شاه وارد شد و دگر ایزدی هر چه بایست بود یکی سرخ یاقوت بُد نابسود.
(۶۲/۲۰۶/۲)

زادن سیاوش

پس از مدتی به شاه خبر دادند که آن دختر کودکی به دنیا آورده است به غایت زیبا طوری که همه را مبهوت خود کرده است.

جدا گشت از او کودکی چون پری به چهره بسان بت آزی
جهان گشت از آن خرد پر گفت و گوی کز آن گونه نشیند کس روی و موی
(۶۶-۷/۲۰۶/۲)

شاه ابتدا خشنود شد و نام کودک را «سیاوخش» نهاد اما وقتی از ستاره شناسان در مورد سرنوشت و بخت او سوال کرد، اندوهگین شد چرا که آنها بخت کودک را آشفته و پریشان دیدند و روزها سپری شد تا اینکه رستم به بارگاه شاه آمد و از او خواست که پرورش کودک را به وی سپارد چرا که اطرافیان شاه را سزاوار این کار نمی دانست:

بدو گفت کین کودک شیرفش مرا پروانید باید به کش
چو دارندگان تو را مایه نیست مرو را به گیتی چو من دایه نیست
(۷۳-۴/۲۰۷/۲)

شاه پذیرفت و کودک را به رستم سپرد. رستم کودک را به زابلستان برد و به او انواع هنرهای رزمی و بزمی را آموخت و البته فراتر از همه این هنرها راه و رسم داد و بیداد را نیز با جان وی آموخت رستم در این کار زحمت زیادی را تحمل کرد تا اینکه سیاوش در میان همگان بی نظیر شد. روزها سپری شد، و سیاوش بزرگتر شد و از رستم خواست که پیش پدر رود تا هنرهایی را که آموخته است را به پدر نشان دهد. رستم سیاوش را به همراه متاع های فراوان به نزد شاه روانه کرد و البته خود نیز او را همراهی کرد تا او دلتنگ و دلگیر نشود. وقتی آنها وارد شهر شدند استقبال بی نظیری از آنها به عمل آمد.

جهانی به آیین بیاراستند چو خشنودی نامور خواستند
همی زرو عنبر بر آمیختند ز گنبد به سر بر همی ریختند

جهان گشت پر شادی و خواسته در و بان و هر برزن آراسته
به زیر پی تازی اسپان درم به ایران ندیدند یک تن دژم
همه یال اسپ از کران تا کران بر اندوده مشک و می و زعفران

(۹۳-۷/۲۰۸/۲)

وقتی کیکاووس از آمدن آنها آگاه شد، گیو و طوس را رهسپار استقبال آنها کرد. سیاوش با دیدن پدر بر تخت عاج، ادب را به جا آورد و تعظیم کرد و شهریار نیز او را به آغوش گرفت. کیکاووس مدتی در بُرز و بالای پسر و فرّ او خیره ماند و او را چنان آگاه و دانا یافت «که گفתי روانش خرد پرورد» همه بزرگان با نثار به بارگاه آمدند و کیکاووس با خداوند نیایش کرد و خدا را به خاطر داشتن چنین فرزند برومندی سپاس گفت و بزرگان نیز از فرّ سیاوش شگفت زده شدند: ز فرّ سیاوش فرو ماندند به دادار برآفرین خواندند

(۱۱۷/۲۱۰/۲)

شاه به مناسبت ورود سیاوش جشنی به مدت یک هفته ترتیب داد، روز هشتم انواع متاع ها نظیر مُهر و تیغ و کلاه و اسب و برگستوان و دینار و بدره های درم و دیبا و گوهر البته جز افسر را به سیاوش بخشید، چرا که وی هنوز در سنّ کودکی بود.

جز افسر که هنگام افسر نبود بدان کودکی تاج در خور نبود

(۱۲۶/۲۱۰/۲)

کیکاووس سیاوش را هفت سال آزمود، سال هشتم منشور فرمانروایی ماوارء النهر را به همراه تاج و کمر زرین به او اهدا کرد.

داستان عشق آوردن سودابه به سیاوش

سودابه دختر شاه هاماوران، زن کیکاووس و نامادری سیاوش در اولین دیدار با وی، چنان شیفته او شد که بی تابانه و مخفیانه کسی را به نزدش فرستاد و پیام داد که به شبستان برود اما سیاوش به او پاسخ می دهد که:

بدو گفت: مرد شبستان نیم مجویم، که با بند و دستان نیم

(۱۳۷/۲۱۲/۲)

سودابه وقتی دید که سیاوش خواسته او را اجابت نمی کند به کیکاووس متوسل شد و از او خواست که از سیاوش بخواهد تا به شبستان برود چرا که خواهران او مشتاق دیدارش هستند. کیکاووس که از نیرنگ سودابه بی اطلاع بود از سیاوش خواست که در شبستان به دیدار خواهران برود، سیاوش با شنیدن این سخن اندکی اندیشید و دریافت که این نیرنگ سودابه است اما سعی کرد که دل بد نکند